



گفت‌وگو با حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه

## چرا کسی نتوانست جای شریعتی را پر کند؟

جامعه امروز دیگر همچون گذشته

به کاریزماسازی علاقه‌ای ندارد

### آرزو اعتمادی

دکتر علی شریعتی بدون شک یکی از چهره‌های فکری اثرگذار در تاریخ معاصر ما است. گواه این امر ماندگاری نام او پس از گذشت چهار دهه است. هنوز هم آراء و آثار او مخاطبان گسترده‌ای دارد. اما چرا؟ شاید اغراق به نظر برسد اما برخی بر این باورند که هنوز کسی نتوانسته جای شریعتی را پر کند.

از این رو، به سراغ حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه، وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی و از پژوهشگران مطالعات دینی و اجتماعی رفیم‌تا از او در خصوص اینکه «نسل امروز ما چقدر می‌تواند با تفکر شریعتی وارد دیالوگ شود؟» و آیا او هم همچننر است با کسانی که می‌گویند «جای خالی شریعتی هنوز توسط متفکر دیگری پر نشده است» سوال کنیم که البته او دیدگاه قابل تأملی پیرامون این موضوع دارد که خواندنی است.

■ جناب معادیخواه، به اعتقاد شما چرا پس از چهار دهه هنوز کسی نتوانسته جای شریعتی را پر کند؟

دکتر شریعتی در یک دوره تاریخی خاص و متفاوتی درخشید. این در حالی است که ما امروز در شرایط متفاوتی در مقایسه با آن دوره قرار داریم. بعد از انقلاب بسیاری چیزها تغییر کرد، ایران امروز، یک انقلاب را پشت سر گذاشته است، بنابراین، تحولاتی در دانفقه و نیازهایش پیدا شده است؛ یکی از برجسته‌ترین تحولات این است که جامعه امروز دیگر همچون گذشته به کاریزماسازی علاقه‌ای ندارد. روزی که دکتر شریعتی در آسمان فکر و فرهنگ ایران درخشید، جامعه بشدت کاریزماپرور بود. امروز آن شرایط نیست که البته اتفاق مثبت و مبارکی است. بنابراین طبیعی است که امروز کسی نتواند جای شریعتی را پر کند.

■ فارغ از شرایط تاریخی خاص، خود شریعتی و اندیشه او چقدر در ماندگارش اثرگذار بود؟

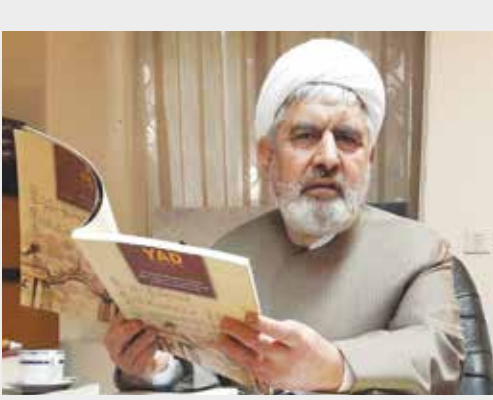
خود شریعتی هم ویژگی‌های ارزشمندی داشت که نتوانست مخاطبان بسیاری را گرد خود جمع کند اما این به این معنا نیست که آسمان تاریخ ایران یک ستاره داشته است؛ نباید آسمان پر ستاره فرهنگ‌مان را فقیر نشان دهیم، تحلیل از دکتر شریعتی نباید به تحقیر خودمان بینجامد.

برای مثال، اگر مخاطبان دکتر شریعتی را با مخاطبان مرحوم راشد مقایسه کنیم، در خواهیم یافت که تنها شریعتی از امتیاز مخاطبان گسترده برخوردار نبود؛ راشد هم سخنوری بود که تقریباً همه ایران هر شب جمعه مخاطبش بودند.

■ شریعتی از معدود متفکرانی است که ضمن اینکه به جامعه روشنفکری تعلق دارد، نتوانسته با عامه مردم هم ارتباطبرقرار کند و به نوعی حلقه واسط جامعه‌نخبگی و توده مردم شود. فکری می‌کنید این ویژگی او آیا می‌تواند وجه ممتاز او باشد چنانکه کسی نتوانسته تاکنون جایش را پر کند؟

برخلاف اظهارنظر شما، معتقدم که دکتر شریعتی در بعضی از موضوعات بین خود و بخش عظیمی از توده‌های جامعه دیوار درست می‌کرد، اینکه زبان دکتر شریعتی فراتر از نخبگان دانشگاهی است، درست است اما اینکه او ارتباط اش با توده‌ها ارتباط فوق‌العاده‌ای بود، نکته‌ای است که من در خصوص آن حرف دارم.

در اولین دیداری که با دکتر شریعتی داشتم، همین بحث پیش آمد و او تأکید کرد که باید با توده‌ها ارتباط برقرار کنیم و شاهد آورد که



در مشهد رضوی در یک روز، بیست هزار نفر وارد و خارج می‌شوند و عنوان کرد که این رقم نشانه این است که اگر ما با توده مذهبی ارتباط برقرار کنیم، می‌توانیم بسیار مؤثر باشیم که البته من در آن دوره به ایشان نقد کردم و گفتم شما تعداد زیادی از این توده‌ها را از دست داده‌اید و بخش زیادی از توده‌ها با شما در وضعیت سنیز قرار گرفته‌اند، مثلاً همان موقع که حسینیه ارشاد بر از جوان دانشگاهی می‌شد در جنوب تهران مهدیه مرحوم کافی پز از متدینینی می‌شد که مخالف شریعتی بودند. بنابراین به اعتقاد من، این بحث نیاز به به گفت‌وگوی بیشتری دارد.

مردم که همه از یک جنس نیستند شاید بتوان گفت بخشی از مردمی که مقداری وارد حوزه روشنفکری دینی شده بودند و چنین گرایشی داشتند، مخاطب شریعتی بودند اما بخش زیادی از جامعه متدینین ایران، گاه شریعتی را تهدیدی برای مذهب قلمداد می‌کردند (البته این ضعف او نبود). به نظر من این از آثار انقلاب اسلامی بود که این دیوار را فروریزخت، به‌طوری‌که روزی که دکتر شریعتی زندگی را بدرود گفت، هم گروه حسینیه ارشاد‌ی‌ها و هم گروه مرحوم کافی هر دو، پیکر شریعتی و کافی‌ی را بهانه یک هدف کرده بودند و هر دو از نام و یاد شریعتی و مرحوم کافی توأمان در راه انقلاب بهره می‌گرفتند.

■ امروزه، در کدام حوزه، جای خالی شریعتی را بیشتر احساس می‌کنید؟

اما و اگر‌ها در تاریخ خیلی به راحتی صورت نمی‌گیرد. علاوه بر این، خود دکتر شریعتی هم رندی خاصی داشت و این از ویژگی‌های خاص شخصیتی‌شان بود که این امر، پاسخ به پرسش شما را دشوارتر می‌کند. با این حال، تصور من این است که اگر او امروز در جامعه ما حضور می‌داشت، در حراست و حفاظت از بخش قابل‌ملاحظه‌ای از نسل جوان دانشگاهی‌ما، نقش مثبتی ایفا می‌کرد و یک پل ارتباطی بین جامعه و دانشگاه می‌شد و من در این زمینه جای او را خالی می‌بینم و معتقدم اگر می‌بود؛ احتمالاً می‌توانست خیلی مفید و اثرگذار باشد.

گفت‌وگو با دکتر بیژن عبدالکریمی

# متفکری که

# «خلاف آمدعادت» می‌اندیشد

محمدصادق پورابراهیم اهوازی

هنوز هم خطرات خطابه‌های آتشین اش در حسینیه ارشاد، در اذهان نسل انقلابی ایران زنده است. او الگوی بسیاری از دانشجویان انقلابی بود و اکنون نیز چه بسیار دانشجویانی که آثارش را مطالعه می‌کنند. روح وی همچنان در جامعه جاری است و له‌اعلیه‌او موضع‌گیری می‌شود وهرساله، پیرامون شخصیت‌و افکار اوهمایش‌های مختلفی برگزار می‌گردد. به راستی راز جذابیت شریعتی در چیست؟ و چرا ما بعد از ۴ دهه کماکان درباره‌ش حرف می‌زنیم؟ این پرسش‌ها را با دکتر بیژن عبدالکریمی، دانشیار گروه فلسفه دانشکده علوم‌انسانی دانشگاه آزاد اسلامی، در میان گذاشتم. دکتر عبدالکریمی، دانش آموخته فلسفه دانشگاه تهران و فارغ‌التحصیل دوره دکتری فلسفه از دانشگاه اسلامی علیگر هندوستان و نویسنده کتاب‌های «شریعتی و تفکر آینده ما»، «شریعتی و سیاست‌زدگی»، «نگاهی دوباره به مبانی فلسفه سیاسی شریعتی» و «نوشته‌های اساسی شریعتی» است که پاسخ‌های قابل تأمل او به ما، این گفت‌وگورا خواندنی کرده است.



■ جناب دکتر عبدالکریمی، به نظر شما راز جذابیت دکتر شریعتی در چیست؟

شما وقتی از «جذابیت» صحبت می‌کنید پای عنصری روانشناختی را به میان می‌کشید. در صورتی که وقتی با تفکر متفکران برخورد می‌کنیم، بیش از آنکه به عناصر روانشناسانه

توجه داشته باشیم باید به ضرورت‌های تاریخی توجه کنیم. سؤال می‌توانست این باشد که اندیشه شریعتی به کدامین ضرورت‌های تاریخی ما پاسخ می‌دهد که محل‌امعان‌نظر است.

به هر حال، به اعتقاد من شریعتی فردی یکتا است؛ نه تنها در دوران معاصر ما بلکه در سراسر تاریخ تفکر ما و در سراسر تاریخ اسلام. شریعتی می‌کوشد به شخصیت نپی در تمامیتش تمثل بجوید. در روزگاری که نیوتن و اینشتین بیش از افلاطون و ارسطو و ارسطو و افلاطون بیش از نسی ارج و قرب دارند، شریعتی سعی می‌کند که با نسی تجدیدعهد کند و البته این تجدیدعهد را با کلیت شخصیت نسی می‌خواهد؛ یعنی او نمی‌خواهد مانند عرفا فقط بر وجه عرفانی نسی یا مثل اسلمگرایان سیاسی بر وجه سیاسی نسی یا همچون بسیاری فقط بر وجه اخلاقی نسی دست بگذارد. به این اعتبار، شخصیت و ایده اصلی شریعتی منحصر به‌فرد است. حتی در قیاس با متفکران جهانی و غربی نیز خودبودگی و اصالت (authenticity) شریعتی به او اصالتی می‌بخشد که در بسیاری از اندیشمندان، لاقبل در بسیاری از اندیشمندان ما در دوره معاصر، دیده نمی‌شود. اگر یکایک متفکران دوران معاصر ما را مد نظر بگیرید، در اندیشه هر کدام از آنان عنصری مافوق‌از دیگر متفکران حضور دارد مثل حضور هایدگر، حضور اندیشه‌های نتوانتی، یا حضور مارتکسیسم و خیلی مؤلفه‌های دیگر. اما شریعتی، بنشد خودش است. نمی‌خواهم این اصالت را مطلق کنم چون اصالت (authenticity) محض و مطلق معنا ندارد و هر انسانی، حتی هر پیامبری، به‌دلیل وجه انسانی و لذا حیث تاریخی و اجتماعی‌اش، عنصری را از جامعه، فرهنگ و زمانه خود اخذ کرده است.

با این وصف، در افراد اصیل چیزی وجود دارد که از آن خودشان است و آنان را از دیگر افراد متمایز می‌کند. هر چند ردپای تأثیرپذیری زیادی از عناصر فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و محیطی در اندیشه شریعتی دیده می‌شود، با این وصف، در تفکر وی وجهی هست که مختص خود او است. به همین دلیل یک خودبودگی فوق‌العاده‌ای در وی دیده می‌شود و همین است که به تعبیر نچندان درست روانشناسانه «راز جذابیت شریعتی» است.

■ ادیب و خطیب بودن یا انقلابی بودن شریعتی، ابعاد شخصیتی و کراواتی بودن او، یا فضای غالب انقلابی ملهم از اندیشه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی، تلفیق اسلام و

بسیاری دوگانه‌ها، بخصوص از دوگانه سنت مدرنیته، برخوردار است. او نه می‌خواهد به تجددگرایی تن دهد و نه می‌خواهد عالم‌تجدد را انکار کند و به یک سنت‌گرایی بنیادگرایانه سوق یابد. لذا از دو جناح مختلف، هم از جانب تجددگرایان و هم از جانب سنت‌گرایان و بنیادگرایان مورد تهاجم قرار می‌گیرد. این وجه به تفکری است که فکری رایج و خارج از عادات بنیدیشد.

■ چرا بعد از گذشت ۴ دهه هنوز از شریعتی سخن می‌گوییم و نمی‌توانیم او را نادیده بگیریم؟

بسیاری از مسائل شریعتی، کماکان مسائل ما نیز هست. اینکه باید مدرنیته را به رسمیت بشناسیم و در همان حال نباید برخوردی منفعلانه با آن داشته باشیم بلکه باید با عقل مدرن برخوردی فعالانه داشته باشیم و بتوانیم با آن دیالوگ برقرار کنیم، مسأله اصلی شریعتی بود و کماکان مسأله ما نیز هست. همچنین نمی‌توانیم به نیهیلیسم و بی‌معنایی حاصل از عقل مدرن تن دهیم لذا ناچاریم سنت را در افاق زمانی خودمان تفسیر کنیم و به سخن گفتن وا داریم. ما باید به احیای سنت بپردازیم و باید خودآگاه باشیم که سنت احیاء نشده، سنت نیست. همه اینها مسائل و بصیرت‌های بنیادین شریعتی بود و همه اینها کماکان مسائل امروز ما نیز هست.

ما ر کسبیم و ارائه قرارتی روشنفکرانه از دین توسط شریعتی، یا شرایط اجتماعی و وجود تبعیضات و شکاف‌های طبقاتی در روزگار او، از نظر شما کدامیک از این مؤلفه‌ها، سر استقبال از اندیشه‌های او است؟

پرشش دوم شما نیز در ادامه پرسش نخست است. در این پرسش، مفروضات زیادی وجود دارد که این مفروضات از عقل متعارف و فهم رایج جامعه اخذ شده است. اولاً در این دیدگاه، اصالتی در اندیشه شریعتی دیده نمی‌شود و سعی شده اندیشه او به پاره‌ای از عناصر روانشناسانه یا پاره‌ای از عناصر جامعه‌شناختی تقلیل پیدا کند. تو گویی در

اندیشه شریعتی چیزی وجود ندارد و فرضاً او تنها ادیب و خطیب است یا راز استقبالی از اندیشه‌های او به کراواتی بودنش بازمی‌گردد. اینکه ما بر جنبه ادبی و خطیب بودن او دست می‌گذاریم به جهت نوع معرفت‌شناسی است که ما تحت تأثیر آن هستیم. مطابق با این معرفت‌شناسی رایج در روزگار ما، «شعور» در برابر «شور» قرار می‌گیرد و ما نمی‌توانیم از نوعی «خرد شورمندانه» یا از نوعی «شور خردمندانه» صحبت کنیم. در صورتی که ما اگر به حکمت و خرد ایرانی بنیدیشیم که خودش را در ادبیات و شعر ما آشکار می‌کند؛ شاهد نوعی وحدت بین شور و شورمندی، از یک سو و شعور و شورمندی از سوی دیگر هستیم. به‌طور مثال در ادبیات کلاسیک غنی و سرشار ما و در اشعار شاعران یگانه و بی‌بدیلی چون مولانا و حافظ، صرفاً یک وجه خطایی و ادبی نمی‌بینیم بلکه با نوعی تفکر روبه‌رویم که با عقل سرد و فسرده متافیزیکی بسیار متفاوت است.

اینکه راز جذابیت شریعتی را در کراوات زدن او یا در تلفیق میان اسلام و سوسیالیسم توسط وی بدانیم، به مواجبه تقلیل‌گرایانه (reductionist) دست زده‌ایم و اینگونه مواجبه‌های تقلیل‌گرایانه نمی‌تواند به هسته مرکزی تفکر و شخصیت شریعتی نزدیک شود.

■ شخصیت و افکار شریعتی، همواره با جاذبه‌ها و دافعه‌هایی همراه بوده است، به‌طوری‌که درباره دیگر متفکران هم عصر او مؤلفه‌هایی در شخصیت و اندیشه او وجود دارد که به چنین صف‌بندی‌هایی منجر می‌شود؟

«تفکر اصیل» همواره «خلاف‌آمد» جامعه و نوعی عصیان بر عادت‌های فکری رایج و مرسوم است. به تعبیر نیچه، تفکر سخن ناپه‌ن‌گام است. تفکر آنجایی است که با باورهای عمومی و رایج جامعه انطباق ندارد. این وجه، بخصوص در متفکرانی دیده می‌شود که می‌کوشند خارج از ثنویت‌اندیشی‌ها (dichotomy) و خارج از دوگانه‌سازی‌های ایدئولوژیک و اجتماعی حرکت کنند. اندیشه شریعتی نیز از چنین وجهی، یعنی تلاش به‌منظور فرآروی از



تفسیرهای متفاوت، متعارض و حتی متناقض از آراء شریعتی

وجود دارد و این امر مختص شریعتی هم نیست. هر کجا که

تفکری جدی و اصیل وجود دارد، ما با تفسیرهای متعارض و

متناقض روبه‌رو می‌شویم چرا که اساساً تفکر از میان تناقض‌ها

حرکت می‌کند. آنجایی که ما می‌کوشیم تناقض‌ها را حل

کنیم در واقع، به تفکر ایدئولوژیک و ساده‌اندیشی‌های عوامانه

تن داده‌ایم. شریعتی متفکری است که خلاف آمد عادت

می‌اندیشد و می‌کوشد بر بسیاری از ثنویت‌اندیشی‌های حاکم

بر ذهن و اندیشه جامعه غلبه یابد

فهم رایج روزگار خودشان است. به بیان دیگر، بصیرت و حقیقتی فلسفی در آراء آنان وجود دارد که از هر منظره‌ی شیوه خاصی خودش را آشکار می‌کند. تفکر از میان تناقض‌ها حرکت می‌کند. آنجایی که ما می‌کوشیم تناقض‌ها را حل کنیم در واقع، به تفکر ایدئولوژیک و ساده‌اندیشی‌های عوامانه تن داده‌ایم. هر تفکر اصلی‌ای از امکان تفسیرهای گوناگون و حتی متعارض برخوردار است.

■ چرا برخی از افراد و گروه‌ها نسبت به اندیشه‌های شریعتی دچار چرخش شدند؟ به طور مثال، چرا عده‌ای در دهه‌های نخستین انقلاب او را «روشنفکری پیرو» می‌دانستند اما با گذر زمان، از اندیشه‌های او دگر کردند؟

راز مطلب این است که اندیشه‌های شریعتی در دهه‌های پایانی دوران مدرنیته متقدم شکل گرفت و بعد از یکی دو دهه، ما وارد دوران پسامدرن یا دوران مدرنیته متأخر شدیم. واقعیت این است که تفاسیر و معنای‌ای که ما از متون، اندیشه‌ها و شخصیت‌ها ارائه می‌دهیم تابعی از چارچوب‌های اجتماعی و تاریخی و افاق‌های معنایی و فرهنگی است، و در این چند دهه اخیر فضای تاریخی و فرهنگی و افاق‌های معنایی، چه در سطح جهانی و، به تبع آن، چه در سطح بومی و محلی شدیداً و عمیقاً دگرگون شده است. لذا طبیعی است که وقتی چارچوب‌های تاریخی و افاق‌های معنایی دگرگون می‌شوند، تفاسیر و معانی اندیشه‌ها و متون نیز دگرگون شود؛ و این دقیقاً همان

اتفاقی است که در خصوص آثار شریعتی روی داده است.

به‌نظر من، کسانی که دچار چرخش‌های بنیادین و متعارض نسبت به شریعتی شده‌اند درکی از تاریخیت و فهمی از رویدادگی و فهم و رویدادگی ظهور معنا نداشته‌اند و با الهیقای هرمنوتیک آشنا نبوده‌اند. یعنی نتوانستند این حقیقت بزرگ هرمنوتیکی را فهم کنند که مفاهیم و ایده‌ها تا حدود زیادی، سیاق‌مند (contextualized) هستند و در چارچوب‌های تاریخی معنا و تفسیر می‌شوند و چارچوب‌های تاریخی و معنایی نیز همواره دگرگون می‌شوند.

در واقع کسانی که دچار چرخش‌های شدید و حاد نسبت به شریعتی شدند، یعنی در روزگاری نسبت به وی شیفتگی شدید داشتند و بعد از چند دهه این شیفتگی تبدیل به نوعی احساس کینه یا بی‌تفاوتی شد، خیلی متأخر شدند و بیشتر تحت تأثیر فضاهای عمومی و چارچوب‌های تاریخی و معنایی روزگار خودشان بوده‌اند و قدرت امکان برقراری دیالوگ با متن و به سخن واداشتن متن و امکان فهم بهتر آن را نداشته‌اند. به‌دلیل نافرهیختگی، این دسته از مخاطبان تحولات معنایی را که حاصل تغییر افاق‌های معنایی و چارچوب‌های فرهنگی و تاریخی است، به منزله قصوری در شریعتی تلقی کردند؛ در حالی که این تغییرات تاریخی وجهی کاملاً انسانی داشته و امری اجتناب‌ناپذیر است.